

دکترین، سیاست و استراتژی؛ نسبت‌سنجی نظری و مفهومی

رضا خلیلی*

چکیده

در محافل سیاسی و عمومی و حتی در اغلب موارد در محافل علمی، مفاهیم دکترین، سیاست و استراتژی را گاه چنان متداخل و با معانی مشابه به کار می‌گیرند که تشخیص مرزهای نظری و مفهومی آنها مشکل می‌شود. در این مقاله، ضمن بررسی ارتباط مفاهیم دکترین، سیاست و استراتژی با مفهوم امنیت، به بررسی زمینه‌های تداخل و ابهام میان این مفاهیم پرداخته می‌شود و تلاش برای تعیین مرزهای نظری و مفهومی میان آنها در دستور کار قرار می‌گیرد. بدین منظور، ابتدا به تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت به عنوان بستر نظری بحث اشاره می‌شود، سپس مرزهای نظری میان دکترین، سیاست و استراتژی بر اساس دیدگاه‌های مختلف بررسی شده و در پایان نیز مرزهای مفهومی آنها مورد بازبینی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: امنیت، دکترین، سیاست، استراتژی، مطالعات امنیتی

* آقای خلیلی، کارشناس ارشد علوم سیاسی، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشند.

مقدمه

بررسی علمی مفهوم امنیت سابقه تاریخی طولانی ندارد و حتی اگر تلاش برای یافتن مطلبی در خصوص مفهوم امنیت تا چند دهه پیش تلاشی بی حاصل محسوب نمی‌شد، سخن گفتن از مطالعات امنیتی در چنین شرایطی، تصویری موهوم یا حداقل سخنی متهورانه تلقی می‌شد؛ چنانکه به تعبیری اگر به جستجو برای یافتن مطالبی در خصوص مفهوم امنیت بپردازیم، تا پیش از دهه ۱۹۸۰ میلادی، چندان مطلبی به دست نمی‌آوریم. (۱) در واقع، تا مادامی که به مفهوم امنیت به عنوان پدیده قابل مطالعه پرداخته نشده بود، ضرورت پژوهش در خصوص مفهوم امنیت و تلاش برای شکل‌دادن و معنابخشیدن به مطالعات امنیتی، مهمترین مسأله پژوهشی در این عرصه بود، اما اکنون که آن دوران گذشته و آثار بسیاری درباره مفهوم امنیت و حتی مطالعات امنیتی به رشته تحریر درآمده است، مسأله مهم‌تر برای پژوهش در این عرصه، کیفیت بررسی مفهوم امنیت یا ماهیت مطالعات امنیتی موجود است.

به عبارت دیگر، اکنون ضرورت پرداختن به مفهوم امنیت تا حد زیادی برطرف شده و آنچه اهمیت و ضرورت بیشتری یافته، این است که به کیفیت بررسی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی پرداخته شود. بدین ترتیب، اگر زمانی عقب‌ماندگی یا توسعه‌نیافتگی مفهوم امنیت قابل پذیرش بود و با تکرار عباراتی چون «امنیت نماد ابهام‌آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنایی دقیق باشد» (۲) و «امنیت مفهومی با ماهیت جدال برانگیز است» (۳)، از تلاش برای وضوح بخشیدن و ابهام‌زدایی از آن سر باز زده می‌شد، طبعاً اکنون دیگر نمی‌توان بدیهی‌بودن این عبارات را پذیرفت و مدام آنها را تکرار کرد. در واقع، امروزه دیگر نمی‌توان ابهام مفهومی امنیت و تداخل مرزهای مطالعات امنیتی را مفروض تلقی کرد و پژوهش خود را بر چنین مفروضاتی بنا کرد، بلکه به دلیل گسترش شناخت و توسعه تعاریف و ابعاد امنیت، می‌توان حداقل به صورت قراردادی، میان امنیت و مفاهیم دیگر و به تبع آن میان مطالعات امنیتی و حوزه‌های مطالعاتی دیگر تمایزهایی ایجاد نمود.

البته ضرورت ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، سخنی کاملاً جدید و یا به معنی نادیده‌گرفتن ارتباط حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر نیست. سخنی جدید نیست؛ زیرا دغدغه ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت را از همان ابتدای بررسی این مفهوم

می‌توان شاهد بود و به معنی نادیده گرفتن ارتباط مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر نیست؛ زیرا اساساً چنین وضعیتی به صورت مطلق قابل پذیرش یا حتی تصور نیست. در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، مقوله‌ای قراردادی و نسبی است، ولی حتی با همین وضعیت هم نتایجی که از مطالعات امنیتی حاصل می‌شود، تفاوت‌های بسیاری با ادبیات موجود خواهد داشت.

بر اساس آنچه گفته شد، نوشتار حاضر بر آن است تا مفروضات ناظر بر ابهام مفهوم امنیت و تداخل مرزهای مطالعات امنیتی را بار دیگر مورد پرسش قرار دهد (۴). پیش از ورود به بحث لازم است اشاره شود که در این مقاله بر حوزه خاصی که مرتبط با تدوین اسناد امنیتی چون دکترین، سیاست و استراتژی است، تأکید می‌شود. برای اینکه موضوع مورد بحث و مسأله مورد توجه در این مقاله بهتر قابل درک باشد، باید توجه داشته باشیم که ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، یا از طریق نسبت‌سنجی مفهومی امنیت و مطالعات امنیتی با مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی دیگر و یا از طریق تقسیم‌بندی‌های درونی این مفهوم و حوزه مطالعاتی صورت می‌گیرد که تأکید نوشتار حاضر صرفاً بر نسبت‌سنجی مفهومی امنیت با مفاهیم دیگر و به طور خاص، بر اساس رابطه دکترین، سیاست و استراتژی است و به سه مقوله دیگر یعنی نسبت‌سنجی مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر و تقسیم‌بندی‌های درونی مفهوم امنیت و حوزه مطالعات امنیتی نمی‌پردازد.

در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت به واسطه نسبت‌سنجی میان دکترین، سیاست و استراتژی در کانون توجه نگارنده است و برای دستیابی به این هدف تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که «به لحاظ نظری و مفهومی، چه نسبتی میان دکترین، سیاست و استراتژی وجود دارد؟». برای پاسخ به این پرسش، طبعاً باید از تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت شروع و پس از بررسی و نقد آنها، بستری نظری برای نسبت‌سنجی این مفاهیم مهیا کرد. بدین ترتیب، پس از بحث تاریخی- معرفتی، زمینه برای نسبت‌سنجی نظری مفاهیم مذکور در ادبیات موجود فراهم می‌شود، اما از آنجا که این نسبت‌سنجی نظری تا کنون نتوانسته است مرزهای مشخصی را میان مفاهیم مذکور ترسیم کند، در نهایت، با تأکید بر نسبت‌سنجی مفهومی تلاش می‌شود رابطه دکترین، سیاست و استراتژی به نحوی قابل فهم‌تر و عملیاتی‌تر ترسیم شود.

الف. ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت؛ تلاش‌ها و چشم‌اندازها

امنیت مقوله‌ای کهن و دیرینه است که با جوهره‌ستی انسان پیوندی ناگسستنی داشته و امروزه نیز یکی از اساسی‌ترین و در عین حال، مبهم‌ترین مسائل انسان معاصر می‌باشد. اساسی‌بودن این مفهوم، به حدی است که به تعبیر بوزان، «به ندرت کسی پیدا می‌شود که منکر اهمیت مسأله امنیت، خواه در سطح فردی یا ملی و بین‌المللی، در بین مسائلی که بشر با آنها روبروست، گردد.» (۵) و پیچیدگی و ابهام آن نیز ناشی از این است که ماهیتی نامشخص و معانی بسیاری دارد. (۶) به همین دلیل، تعریف آن دشوار و دچار محدودیت‌های بسیاری شده است؛ به گونه‌ای که به نمادی ابهام‌آمیز تبدیل شده و برخی صاحب‌نظران را به این باور رسانده که از نامشخص بودن ماهیت آن سخن به میان آورند:

«اصطلاح امنیت از حیث شکل و محتوا به یک اندازه ابهام‌آمیز است. مشخص نیست که

آیا امنیت یک هدف، یک موضوع کاری، یک مفهوم، یک برنامه پژوهشی یا یک رشته

منظم علمی است؟ برای امنیت مفهوم واحدی وجود ندارد.» (۷)

در واقع، پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت، به عنوان یکی از اساسی‌ترین مسائل بشری، امروزه یک مسأله اساسی پژوهشی نیز محسوب می‌شود که نیازمند مطالعه‌ای گسترده و عمیق است و طبعاً در چارچوب ادبیات موجود مطالعات امنیتی نمی‌توان به آن پرداخت. در ادبیات موجود مطالعات امنیتی، پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت به عنوان مفروض بدیهی پنداشته شده و تا مادامی که به جای تأکید بر این وضعیت، به دنبال بررسی علت یا علل این ابهام و پیچیدگی نباشیم، مطالعه ما نیز خود به پیچیدگی و ابهام بیشتر مفهوم امنیت دامن می‌زند.

اغلب تحقیقات انجام‌شده درباره امنیت، صراحتاً یا تلویحاً، به پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت اشاره و حتی تأکید کرده و نقطه آغازین حرکت خود را بر اساس این مفروضه بنا کرده‌اند، اما متأسفانه در چارچوب ادبیات موجود مطالعات امنیتی، یا اقدامی برای رفع این مشکل صورت نگرفته و یا اگر اقدامی هم صورت گرفته، به دلیل ضعف روشی و معرفتی، عملاً از مدار بسته ادبیات موجود خارج نشده است. به عبارت دیگر، اغلب بررسی‌های صورت‌گرفته در مطالعات امنیتی، مبنای فعالیت خود را بر توصیف یا حداکثر بر تحلیل پیچیدگی‌ها و ابهام‌های موجود در این حوزه قرار داده و به ندرت درصدد پاسخ‌گویی یا حتی طرح پرسش‌هایی نظیر این برآمده‌اند

که: علت ابهام و پیچیدگی مفهوم امنیت چیست؟ آیا این ابهام و پیچیدگی قابل رفع است؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه باید به این مهم دست یافت؟

۱. ابهام‌زدایی از طریق تحدید مفهومی

مقارن با شکل‌گیری مطالعات امنیتی (هرچند مطالعات امنیتی به معنای دقیق نبوده، بلکه مطالعات امنیت ملی یا مطالعات امنیت بین‌المللی بوده است)، ایده‌هایی برای رهایی از ابهام و پیچیدگی مفهومی امنیت مطرح شد و حتی تلاش‌هایی عملی برای رفع این مشکل نیز صورت گرفت، اما از آنجا که هیچ یک از این ایده‌ها و تلاش‌ها از توصیف یا حداکثر از تحلیل ابهامات و پیچیدگی‌های امنیت فراتر نرفته و هرگز درصدد تبیین و علت‌کاوی این مشکلات برنیامدند، عملاً راه به جایی نبردند.

البته تلاش‌های صورت‌گرفته در این زمینه تماماً از یک سنخ نبوده‌اند و نمی‌توان با یک حکم کلی همه آنها را مورد انتقاد قرار داد. آرنولد و لفرز^۱، که اغلب از او به عنوان فردی یاد می‌شود نخستین آثار را در زمینه امنیت ملی به رشته تحریر درآورد، از همان ابتدا به این مشکل توجه داشت. وی معتقد بود:

«این ادعا که نماد امنیت ملی جز بهانه‌ای برای سردرگمی نیست، ادعایی اغراق‌آمیز است. اما تحلیل دقیق‌تر نشان خواهد داد که اگر این اصطلاح را بدون قید و چند و چون به کاربریم، امکان سردرگمی بیشتر می‌شود.»^(۱)

در واقع، وی به عنوان یکی از نخستین افرادی که مطالعه امنیت ملی را در دستور کار قرار داد، به مشکل ابهام و پیچیدگی مفهوم امنیت توجه داشت و راه حل او برای رفع مشکل مذکور هم این بود که به مفهوم امنیت قید و بندهایی بزنیم و بدین وسیله آن را محدود و دقیق کنیم؛ اما این راه حل، همچنان که خود وی نیز اذعان می‌کند، نه تنها از ابهامات نمی‌کاهد، بلکه به سردرگمی بیشتر می‌انجامد.

تلاش دیوید بالدوین^۲، دیگر محقق پیش‌کسوت در مطالعات امنیتی، برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت، از طریق قید و بند زدن بر آن نیز همانند تلاش و لفرز بی‌ثمر ماند^(۹) و حتی

1 . Arnold Wolfers
2 . David Baldwin

بسیاری از محققین مطالعات امنیتی که با ولفرز و بالدوین اختلاف نظر داشتند نیز توفیقی در این زمینه نیافتند. از جمله این افراد می‌توان به هانس مورتنز^۱ (۱۰)، هاگ مک دونالد^۲ (۱۱) و رابرت جرویس^۳ (۱۲) اشاره کرد که به رغم تلاش‌های فراوان، در نهایت به ناکامی در این زمینه اذعان کردند. (۱۳)

دلیل عمده ناکامی افراد مذکور این بود که نه تنها توسعه مفهوم امنیت را در دستور کار قرار ندادند، بلکه سعی کردند با محدود کردن آن برای ابهام‌زدایی‌اش اقدام نمایند. در واقع، تلاش آنها در درون خود دارای تناقض بود. آنها هیچ‌گاه به توسعه و استقلال مفهومی امنیت نیاندیشیدند و طبعاً نمی‌توان انتظار داشت موفقیتی برای ابهام‌زدایی از امنیت به دست آورند. در عین حال، عده‌ای بودند که از این مرحله فراتر رفته و بر استقلال مفهومی امنیت نیز تأکید کردند، ولی توفیقی برای ابهام‌زدایی از این مفهوم نیافتند. اکنون باید دید علت عدم توفیق آنها چه بود؟

۲. ابهام‌زدایی از طریق استقلال مفهومی

برخی از صاحب‌نظران حوزه مطالعات امنیتی، به ویژه از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد، مفهوم امنیت را به خودی خود دارای روشی جامع، قوی و مفیدتر برای مطالعه روابط بین‌الملل، در مقایسه با قدرت و صلح دانستند و بدین ترتیب، با توسعه و استقلال مفهومی امنیت، درصدد ابهام‌زدایی از امنیت و مطالعات امنیتی برآمدند. از جمله این افراد باری بوزان، اولی ویور^۴ و دیگر اعضای مکتب کپنهاگ^۵ بودند که تلاش‌های درخور توجهی برای توسعه و استقلال مفهومی امنیت و ابهام‌زدایی از آن انجام دادند، اما آنها نیز در سطحی بالاتر به بن‌بست رسیدند.

بوزان در کتاب «مردم، دولتها و هراس»، دیدگاه خود در خصوص استقلال مفهوم امنیت از قدرت و صلح را چنین بیان می‌کند:

«استدلال من در این کتاب این است که مفهوم امنیت به خودی خود روشی جامع‌تر و قوی‌تر و مفیدی برای مطالعه روابط بین‌الملل در مقایسه با قدرت و صلح است. این

1 . Hans Mauritzen
2 . Hugh Mcdonald
3 . Robert Jervis
4 . Ole Waever
5 . Copenhagen School

روش گویای انگیزه اصلی رفتارهاست که متفاوت و در عین حال به همان اندازه روش مبتنی بر صلح مفید می‌باشد. ترکیب اینها باعث می‌شود به یک چارچوب تحلیلی دست یابیم که در مقایسه با همه مفاهیم جا افتاده موجود، برتری دارد. مفهوم بسیار جامعی از امنیت در جایی بین حادفاصل قدرت و صلح است که شامل بیشتر نکات مهم آنها به اضافه مقادیری از خود مفهوم امنیت می‌باشد.» (۱۴)

به تبع این نگرش متفاوت، وی تلاش‌های درخور توجهی در کتاب مذکور و دیگر آثار خود برای استقلال مفهومی امنیت صورت می‌دهد و با برشمردن علل ابهام مفهوم امنیت درصدد رفع این مشکل برمی‌آید. در همین راستا، وی و دیگر همکارانش در کتاب «چارچوبی نوین برای تحلیل امنیت» (۱۵)، تلاش می‌کنند اصول و قواعدی را برای تحلیل مسائل امنیتی جدید ارائه دهند، اما از آنجا که وی صرفاً درصدد استقلال مفهومی امنیت است و همچنان می‌کوشد امنیت را به عنوان مفهومی مستقل از قدرت و صلح، اما در حوزه روابط بین‌الملل مطالعه نماید، کوشش‌های او عملاً به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت منتهی نمی‌شود.

ویور نیز امنیت را مفهومی مستقل می‌داند، اما در نهایت آن را در چارچوب رشته روابط بین‌الملل مطالعه می‌کند. وی به رغم تلاش برای شناخت ابهامات مفهومی و تاریخی امنیت در اغلب آثار خود (۱۶)، از چارچوب روابط بین‌الملل خارج نمی‌شود. در واقع، وی نیز همانند بوزان و افراد دیگری چون ادوارد ای. کلودزیج^۱ (۱۷)، لارنس فریدمن^۲ (۱۸) و استفن والت^۳ که برای استقلال مفهومی امنیت تلاش کردند، اما به نتیجه‌ای نرسیدند، در نهایت به آنجا می‌رسد که صرفاً از فهم کلاسیک امنیت فاصله بگیرد (۲۰)؛ تلاشی که به دلیل خارج نشدن از چارچوب روابط بین‌الملل و استقلال قایل نشدن برای مطالعات امنیتی، عملاً بی‌حاصل می‌ماند.

در واقع، اغلب افرادی که برای استقلال مفهومی امنیت تلاش نمودند، یا در میانه راه از ادامه ایده خود صرف‌نظر کردند و یا ادامه راه هم آنها را به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت رهنمون نشد. صرف‌نظر کردن یا بی‌ثمر بودن تلاش این افراد، بیش و پیش از هر چیز، از آن رو بود که آنها

1 . Edward A. Kolodziej

2 . Lawrence Freedman

3 . Stephen Walt

استقلال مفهومی را بدون اعتقاد یا حتی تلاش برای استقلال مطالعات امنیتی مد نظر داشتند. در عین حال، حتی افرادی که به استقلال مطالعات امنیتی باور داشتند نیز در این زمینه موفق نبودند.

۳. ابهام‌زدایی از طریق استقلال مطالعات امنیتی

برخی محققان نظیر رابرت جرویس^۱ و مایکل مان^۲ حتی از استقلال مطالعات امنیتی نیز سخن به میان آوردند، اما در نهایت، همین افراد هم در ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت توفیقی نیافتند. رابرت جرویس حتی در تأکید بر استقلال مطالعات امنیتی تا بدان جا پیش رفت که روابط بین‌الملل را حوزه‌ای فرعی از مطالعات امنیتی تلقی کرد (۲۱) و مایکل مان نیز در نهایت، به باوری نزدیک به جرویس رسید و مدعی شد که بهتر است نظریه‌های روابط بین‌الملل را در چارچوب نظریه‌های امنیت مورد مطالعه قرار دهیم (۲۲)، اما همین افراد هم در نهایت فراموش کردند که استقلال مطالعات امنیتی برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت بوده و اگر این دو مقوله در کنار یکدیگر مورد توجه قرار نگیرند، حتی از استقلال مطالعات امنیتی هم نمی‌توان دفاع کرد.

مهمترین مشکل در تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت این است که اولاً بسیاری از افرادی که در این مسیر گام نهادند، بخشی از این مسیر را به صورت ناخودآگاه پیمودند. در واقع، هرچند اغلب این افراد تلاش می‌کردند تصویری روشن‌تر و قابل فهم‌تر از امنیت ارائه کنند، اما همه این افراد آگاهانه و بر اساس یک برنامه هدفمند گام در این مسیر نهادند. ثانیاً بسیاری از این تلاش‌ها به دلیل امتناع معرفت‌شناختی با مشکل مواجه شد؛ زیرا طبعاً افرادی که از همان ابتدای شکل‌گیری مطالعات امنیتی می‌خواستند به استقلال مفهومی یا مطالعاتی امنیت دست یابند، در این راه ناکام می‌ماندند. استقلال مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی، نتیجه توسعه این مفهوم و رشته مطالعاتی است و تا مادامی که این توسعه رخ نداده باشد، منطقاً نمی‌توان سخن از استقلال مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی به میان آورد و از این طریق به ابهام‌زدایی از امنیت دست یافت. ثالثاً عمده تلاش‌های صورت‌گرفته، یا بر استقلال مفهومی، بدون پرداختن به استقلال حوزه مطالعاتی تأکید کرده‌اند یا بر استقلال مطالعاتی بدون پرداختن به

1 . Robert Jervis
2 . Michael Mann

استقلال مفهومی که در عمل نتیجه‌ای جز ابهام و پیچیدگی بیشتر در پی نداشته و یا اینکه حتی اگر استقلال مفهومی و مطالعاتی را هم در کنار یکدیگر مورد توجه قرار داده‌اند، به صورت سلبی و تدافعی بوده نه به شکل ایجابی و تأسیسی.

در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت، هم مستلزم مهیا بودن تمامی شرایط مذکور و هم نیازمند خودآگاهی از این فرایند است. به عبارت دیگر، با مهیا بودن مقدمات معرفت‌شناختی استقلال توأمان مفهومی و مطالعاتی از یک سو و با خودآگاهی نسبت به این فرایند از سوی دیگر است که می‌توان به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی دست یافت. البته استقلال مفهومی و مطالعاتی هم، باید به شکل ایجابی و تأسیسی باشد؛ یعنی چه چیز بودن امنیت و مطالعات امنیتی با چه چیز نبودن آنها مشخص نشود. صرفاً در چنین شرایطی است که تمایز مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی با مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی دیگر و نیز تقسیم‌بندی‌های درونی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی معنادار می‌شوند و نسبت‌سنجی دکترین، سیاست و استراتژی، که در صفحات بعد مورد توجه قرار می‌گیرد، بخش کوچکی از این فرایند ابهام‌زدایی و مبتنی بر مبانی نظری مذکور است.

ب. نسبت‌سنجی نظری دکترین، سیاست و استراتژی

برای اینکه به درک صحیحی از رابطه و نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی دست یابیم، در نخستین گام، تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت را، که نسبت‌سنجی این مفاهیم در ذیل آن قابل طرح است، بررسی کردیم. در کنار این بررسی نظری کلی، لازم است نسبت یا نسبت‌های نظری ترسیم‌شده میان این مفاهیم در ادبیات موجود را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

وقتی سخن از نسبت‌سنجی نظری پیش می‌آید، طبعاً دیدگاه‌هایی که میان این مقولات هیچ تمایزی قایل نمی‌شوند و در اغلب اوقات آنها را به جای یکدیگر به کار می‌گیرند، کنار گذاشته می‌شوند. در عین حال، به دلیل آنکه متأسفانه چنین گرایشی در ادبیات موجود مطالعات امنیتی غالب است، باید تصریح شود که چنین دیدگاهی نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد و شاید یکی از دلایل ابهام مفهوم امنیت نیز در چنین کاربردهای نادرستی نهفته باشد که حتی در میان

صاحب‌نظران نیز رواج گسترده‌ای دارد. به عنوان نمونه، کافی است به چنین اختلاط مفهومی که میان استراتژی و سیاست در عبارات زیر توسط هانتینگتون بیان شده است، توجه نماییم:

«... در این قرن دیگر استراتژی محدود به ارتش نیست. مردم از «استراتژی کلان»، «استراتژی ملی» و «سیاست امنیت ملی» سخن می‌گویند. من فکر می‌کنم که همه این مباحث به یک موضوع اشاره دارد و آن «توسعه و استفاده از تمامی منابع سیاسی، اقتصادی و نظامی در دسترس دولت برای رسیدن به اهداف خود در رقابت با دولت دیگر» است. (۲۳)

دامنه کاربرد این گرایش کلی که میان دکترین، سیاست و استراتژی تمایزی قایل نمی‌شود، در ادبیات موجود مطالعات امنیتی بسیار گسترده است، اما در کنار چنین گرایشی، دیدگاه‌هایی هم وجود دارند که قایل به تمایز میان مفاهیم مذکور هستند و در عین اشتراک با یکدیگر در قایل شدن به تمایز، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در میان قایلین به تمایز میان دکترین، سیاست و استراتژی، حداقل سه گرایش نظری، بر اساس اینکه به کدامیک از مقولات مذکور تقدم داده شود، وجود دارد که لازم است به تفکیک به هر کدام از آنها پرداخته شود.

۱. تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین

تقدم‌بخشیدن به هر یک از سه مقوله دکترین، سیاست و استراتژی، نسبتی وثیق با نوع رابطه میان امنیت، سیاست و استراتژی دارد. در واقع، مبنای نظری هر یک از سه دیدگاهی که به بررسی آنها می‌پردازیم، در تصویری است که از رابطه میان امنیت، سیاست و استراتژی دارند. دیدگاهی که قایل به تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین است، مبنای نظری خود را گفتمان کلاسیک امنیت و بر اساس تعریفی از استراتژی که مبتنی بر «هنر فرماندهی و راهبری نظامی» است قرار می‌دهد. (۲۴)

بر اساس این گفتمان، امنیت معنایی جز «فقدان تهدید» ندارد و استراتژی هم هنر به کارگیری «ابزار نظامی» برای دستیابی به «اهداف نظامی» است. در واقع، بر اساس این دیدگاه، هم امنیت صیغه‌ای کاملاً نظامی دارد و هم استراتژی. امنیت به معنای فقدان تهدید نظامی و استراتژی نیز هنر به کارگیری ابزار نظامی برای دفع این تهدید نظامی است.

این تعریف از امنیت و استراتژی، که ارتباط تنگاتنگی با تعریف کارل فون کلازویتس^۱ از استراتژی دارد، تا مدتها بر مطالعات امنیتی سایه افکنده بود و هنوز هم طرفداران بسیاری دارد. کلازویتس استراتژی را «هنر به کارگیری نیرو به عنوان وسیله‌ای در راه دستیابی به هدف جنگ» (۲۵) می‌داند. بنابراین، حتی اگر تعریف وی از استراتژی نیز مبنای قضاوت قرار گیرد، نمی‌توان سیاست و دکترین را مؤخر بر استراتژی دانست. در عین حال، بر مبنای چنین قضاوتی و کاملاً متأثر از فضای غرب‌محور مطالعات امنیتی، به استراتژی تقدم داده شده است.

در واقع، فرهنگ آمریکایی - انگلیسی که هسته اصلی مطالعات امنیتی غرب‌محور را تشکیل می‌دهد، به دلیل فضای امنیتی مبتنی بر فقدان تهدید در دوران جنگ سرد و بر اساس مبنای نظری مذکور، رابطه استراتژی با سیاست و دکترین را به گونه‌ای ترسیم کرده که استراتژی مقدم بر دو مقوله دیگر باشد. به رغم آنکه در این دیدگاه نیز میان استراتژی کلان^۲ و استراتژی نظامی^۳ تفاوت قایل می‌شوند، اما جایگاهی که برای هر یک از مقولات مذکور تصور می‌شود، به گونه‌ای است که همواره استراتژی بر سیاست و سیاست بر دکترین تقدم دارد. در واقع، بر اساس این دیدگاه، استراتژی کلان از بعد نظامی فاصله گرفته و استراتژی نظامی ماهیتی مستقل یافته است، اما صبغه نظامی دکترین، که صرفاً بخشی از استراتژی نظامی تلقی می‌شود، همچنان حفظ شده و بدین ترتیب، در عین حال که سیاست امنیت ملی و استراتژی نظامی از استراتژی امنیت ملی تبعیت می‌کنند، دکترین به عنوان بخشی از استراتژی نظامی تعریف می‌شود (۲۷) که این نوع رابطه را در قالب شکل ۱ می‌توان ترسیم کرد.

با وجود این، تقلیل دکترین به بخشی از استراتژی نظامی، مورد تأیید همه طرفداران دیدگاه مذکور نیست. برخی افراد دیگر در عین تفکیک استراتژی کلان و استراتژی نظامی، به تفکیک دکترین امنیت ملی و دکترین نظامی نیز باور دارند و همانند استراتژی نظامی برای استراتژی ملی نیز دکترین خاص آن را در نظر می‌گیرند، اما به هر حال همچنان به تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین معتقدند (۲۸). شکل ۲ نشانگر دیدگاه این افراد است.

1 . Carl von Clausewitz

2 . grand strategy

3 . military strategy



شکل ۱



شکل ۲

نسبت میان استراتژی، سیاست و دکترین، در این دیدگاه، از زوایای مختلف قابل نقد است. مهمترین نقد به این نوع روابط به مبنای نظری آن برمی‌گردد. هرچند تعریف امنیت به فقدان تهدید و تعریف استراتژی به هنر به کارگیری نیروها برای دفع آن، در مقطع زمانی خاصی کاربرد بسیاری داشت، و تا مدتها نگرش غالب بر صحنه روابط بین‌الملل بوده است، اما امروزه تردیدی وجود ندارد که این مبنای نظری دیگر قابل پذیرش نیست. (۱۹)

در واقع، به رغم اینکه استراتژی در لغت به معنی هنر فرماندهی است و این اصطلاح خاستگاه نظامی دارد (۳۰)، اما به جنگ و هدایت عملیات نظامی محدود نمی‌شود. استراتژی فقط هنر به کارگیری ابزار نظامی برای تحقق اهداف نظامی نیست. به عبارت دیگر، استراتژی نه محدود به ابزار نظامی می‌شود و نه صرفاً برای تحقق اهداف نظامی کاربرد دارد، بلکه شامل تمامی ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی برای تحقق اهداف در حوزه‌های مختلف است. بنابراین، استراتژی هم در دوران جنگ و هم در دوران صلح کاربرد دارد (۳۱) و حتی به تعبیری «استراتژی بیشتر درباره صلح است تا جنگ» (۳۲).

از استراتژی تعاریف متعددی شده، اما در همه این تعاریف، بر یک نکته اساسی تأکید می‌شود و آن اینکه استراتژی بیشتر درباره «وسایل» است تا «اهداف» (۳۳). از این نکته می‌توان به خوبی برای تبیین رابطه استراتژی با سیاست و دکترین و تبیین صحیح نسبت آنها استفاده کرد. اگر استراتژی درباره وسایل است، پس فرض بر این است که باید هدف یا اهداف را در حوزه‌ای

دیگر جستجو کرد و این حوزه جز «سیاست» جای دیگری نیست. در واقع، تعیین اهداف در حوزه سیاست و توسط سیاستمداران صورت می‌گیرد و پس از تدوین اهداف است که وسایل دستیابی به هدف معنا می‌یابند. بنابراین، همچنان که نمی‌توان وسیله را مقدم بر هدف دانست، پذیرش تقدم استراتژی بر سیاست نیز دشوار است.

بدین ترتیب، دیدگاهی که تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین را مبنای کار خود قرار می‌دهد، حتی با پذیرش اینکه استراتژی صرفاً محدود به بعد نظامی و مختص دوران جنگ نیست، در عمل با محدودیت‌های بسیاری مواجه می‌شود. استراتژی به دلیل اینکه با وسایل دستیابی به هدف سر و کار دارد، قاعداً مؤخر بر سیاست است که تعیین هدف در قالب آن صورت می‌گیرد. اما آیا با تقدم سیاست بر استراتژی مشکل رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی بر طرف می‌شود؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، طبعاً بایستی دیدگاهی که قایل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است را نیز بررسی کرد.

۲. تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین

همچنانکه دیدگاه طرفدار تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین با نگرش کلاسیک امنیت و استراتژی مقارن بود، میان دیدگاهی که قایل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است و نگرش مدرن به امنیت و استراتژی نیز پیوندی وثیق برقرار است. در نگرش مدرن به امنیت، دیگر فقدان تهدید در کانون توجه نیست، بلکه آنچه در این نگرش مبنای تأمین امنیت است، کسب قدرت و توانایی است و این تعریف از امنیت، با تعریف استراتژی به «علم و هنر به کارگیری عناصر قدرت ملی در راستای تحقق اهداف ملی» مقارن می‌باشد. (۳۴)

بر مبنای این دیدگاه، سیاست عرصه تعیین اهداف و استراتژی وسیله‌ای برای دستیابی به آنهاست و همچنانکه هدف می‌تواند نظامی یا غیرنظامی باشد، وسایل دستیابی به هدف نیز شامل ابزارهای نظامی و غیرنظامی در کنار یکدیگر است. در عین حال، دکترین همچنان یا به عنوان بخشی از استراتژی نظامی و یا به عنوان مقوله مجزا و در ذیل استراتژی به صورت اشکال ۳ و ۴ قرار می‌گیرد.



شکل ۳



شکل ۴

پشتوانه نظری این دیدگاه، در عرصه سیاست، به واقع‌گرایانی چون مورگنتا^۱ و در عرصه استراتژی به لیدل هارت^۲ می‌رسد. همچنانکه مورگنتا و دیگر واقع‌گرایان، سیاست را تلاش برای کسب قدرت در صحنه بین‌المللی می‌دانستند (۳۵)، تعریف استراتژی در نزد لیدل هارت و دیگر همفکران وی نیز از اهداف نظامی فراتر رفت و «هنر توزیع و اعمال ابزار نظامی برای تحقق اهداف سیاسی» (۳۶) تلقی شد. این طرز تلقی‌ها نسبت به سیاست و استراتژی، هم متناسب با شرایط زمانه آنها بود و هم یک گام به نسبت واقعی دکترین، سیاست و استراتژی نزدیک‌تر است، اما همچنان یک مشکل دیگر وجود دارد و آن جایگاه دکترین در این نوع روابط است که این دیدگاه را نیز نقدپذیر می‌کند.

در واقع، پذیرش جایگاه دکترین حتی بر اساس مبانی نظری این دیدگاه دشوار است. درست است که استراتژی در پی تحقق اهدافی است که سیاست‌مداران تعیین می‌کنند و بدین ترتیب سیاست بر استراتژی تقدم می‌یابد، اما پذیرش اینکه دکترین بخشی از استراتژی نظامی یا یکی از مراحل طراحی استراتژی باشد (۳۷) و یا حتی در ذیل استراتژی قرار گیرد، با واقعیت سازگار نیست. برای اینکه جایگاه واقعی دکترین را دریابیم، کافی است توجه داشته باشیم که دکترین به منزله اصول راهنما است (۳۸) که هم سیاست‌مداران و هم استراتژیست‌ها را برای هدف‌گذاری و دستیابی به هدف راهنمایی می‌کند. این اصول راهنما، معطوف به غایت سیاست هستند و از

1 . Morgenthau

2 . Liddel Hart

آنجا که غایت سیاست هم چیزی جز امنیت نیست، دکترین نیز جایگاهی به مراتب بالاتر از سیاست و استراتژی دارد.

بدین ترتیب، دیدگاهی که قایل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است، به رغم اینکه نسبت به دیدگاه قبلی کمتر قابل نقد است، اما همه مفروضات آن قابل پذیرش نیست. مهمترین نقد به این دیدگاه، به جایگاه دکترین در این سلسله مراتب مربوط است، اما علاوه بر این، باید توجه داشت که تعریف سیاست به قدرت نیز تعریفی تقلیل‌گرایانه می‌باشد (۳۹)؛ همچنانکه در تعریف استراتژی نیز باید به این نکته توجه کرد که همگام با تغییر اهداف نظامی به اهداف سیاسی، ابزار نظامی نیز باید به ابزار غیرنظامی تغییر یابد و حتی فراتر از این، عناصر قدرت ملی (اعم از نظامی، سیاسی و اقتصادی) و اهداف ملی (اعم از نظامی، سیاسی و اقتصادی) جایگزین ابزار نظامی و اهداف نظامی یا سیاسی شوند تا سیاست امنیت ملی و استراتژی امنیت ملی معنادار شوند. (۴۰) در چنین وضعیتی، دیگر نمی‌توان پذیرفت که دکترین ملی یا دکترین امنیت ملی، که اصول راهنمای سیاست‌مداران و استراتژیست‌هاست، جایگاهی جز رأس سلسله مراتب این مفاهیم داشته باشد.

۳. تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی

دیدگاه قایل به تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، ضمن پذیرش مفروضات مربوط به سیاست و استراتژی در دیدگاه پیشین، مفروضات مربوط به جایگاه دکترین را نیز مورد بازنگری اساسی قرار می‌دهد. ریشه چنین دیدگاهی در فرهنگ استراتژیک شوروی سابق وجود داشت. در فرهنگ استراتژیک آنها، برخلاف فرهنگ آنگلوساکسونی، دکترین صرفاً به مسائل نظامی محدود نبود و در بخش‌های تحتانی هرم نظامی تعریف نمی‌شد. در این فرهنگ، جایگاه دکترین بالاتر از استراتژی کلان و حتی سیاست کلان قرار داشت و این دو مقوله جزئی از دکترین محسوب می‌شدند. (۴۱) بر اساس این دیدگاه، نه تنها استراتژی نظامی از دکترین خاص خود تبعیت می‌کند، بلکه سیاست و استراتژی (امنیت) ملی نیز تابع دکترین (امنیت) ملی هستند (۴۲) و رابطه آنها را به شکل ۵ و ۶ می‌توان در نظر گرفت.



شکل ۵



شکل ۶

در واقع، بر اساس این دیدگاه، دکترین چه در سطح ملی و چه در سطح نظامی، همواره مقدم بر سیاست و استراتژی است. البته تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی در فرهنگ استراتژیک شوروی سابق، بیشتر نتیجه جهت‌گیری ایدئولوژیک سیاست‌مداران این کشور بود که هر سیاست یا استراتژی‌ای را پیش از هر چیز با آموزه‌های مارکسیستی مطابقت می‌دادند و همین رویه باعث می‌شد آموزه‌های مذکور به عنوان اصول راهنمای سیاست‌مداران و استراتژیست‌های این کشور در آید، اما تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی در شرایط امروزی دارای پشتوانه نظری محکم‌تری است که بر اساس رابطه مفهومی میان امنیت، سیاست و استراتژی در نگرش‌های انتقادی به مطالعات امنیتی، رواج یافته است.

به عبارت دیگر، دیدگاه قایل به تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، که به صورت پراکنده در آثار و منابع مربوط به مطالعات امنیتی انتقادی قابل مشاهده است، از یک سو بیانگر تقدم مفهوم امنیت بر مفاهیم سیاست و استراتژی و در واقع ادامه تلاش برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت است و از سوی دیگر، ارتباط تنگاتنگی با رابطه میان نظریه^۱ و عمل^۲ در نزد اندیشمندان انتقادی دارد.

در دیدگاه طرفدار تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، برخلاف دو دیدگاه دیگر، مفهوم امنیت مفهومی مستقل پنداشته می‌شود و تحول در سیاست و استراتژی تابعی از تحول در مفهوم

1 . Theory

2 . Praxis

امنیت است و شاید بر همین اساس است که حتی در میان اندیشمندان مکتب انتقادی سخن از استقلال مطالعات امنیتی یا حتی برتری آن بر مطالعات سیاسی، استراتژیک و روابط بین‌الملل نیز به میان می‌آید. (۴۳)

در کنار این باور به استقلال مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی، دیدگاه‌های انتقادی یا از نگرش رابرت کاکس^۱ تبعیت می‌کنند که میان نظریه و عمل ارتباط برقرار کرده و به نظریه جایگاهی هدایتگر برای عمل استراتژیک می‌بخشد (۴۴) و یا به تبع تأثیرپذیری از آرای گرامشی^۲ و مکتب فرانکفورت، که عین و ذهن را به صورت یک کل مرتبط با هم تصور می‌کنند (۴۵)، میان نظریه و عمل و به تبع آن میان دکترین، سیاست و استراتژی رابطه برقرار می‌نمایند.

در واقع از میان سه دیدگاه مذکور، دیدگاه اخیر هم از پشتوانه نظری محکم‌تری برای تبیین نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی برخوردار است و هم تصویری واقعی‌تر از نسبت میان این مفاهیم ترسیم می‌کند. برای اینکه به میزان استحکام نظری و واقع‌بینانه‌تر بودن دیدگاه اخیر بیشتر پی ببریم، لازم است رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی را بر اساس نسبت‌سنجی مفهومی این مقولات نیز مورد توجه قرار دهیم.

ج. نسبت‌سنجی مفهومی دکترین، سیاست و استراتژی

سنجش نسبت دکترین با سیاست و استراتژی در قالب رابطه میان نظریه و عمل، که در نگرش انتقادی به مطالعات امنیتی رایج است، به دلیل آنکه رابطه میان مقولات مذکور را بهتر تبیین می‌کند و جایگاه واقعی هر یک را به خوبی نشان می‌دهد، کمک زیادی به درک مفهوم واقعی و نسبت صحیح میان آنها می‌کند، اما اگر در معنای نظریه و دکترین دقت بیشتری صورت گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که هرچند دکترین از جنس نظریه است، اما با آن متفاوت است. در واقع، دکترین بیش از آنکه از جنس «عمل» باشد، از جنس «نظریه» است، ولی به هر حال نمی‌توان دکترین و نظریه را با هم یکسان دانست؛ زیرا نظریه انتزاعی است و با عمل فاصله بسیاری دارد، اما دکترین بیانگر اصول راهنمای عمل است. (۴۶) به عبارت دیگر، دکترین خود از

1 . Robert Cox

2 . Gramsci

نظریه به معنای دقیق کلمه تبعیت می‌کند و آن را یک گام به مرحله عمل نزدیک‌تر می‌سازد و شاید به همین دلیل باشد که برخی معتقدند دکترین به ایدئولوژی نزدیک‌تر است تا به نظریه، یا حتی برخی بر مترادف بودن آنها تأکید می‌کنند. (۴۷) با این اوصاف، دکترین به ایدئولوژی نزدیک‌تر است تا به نظریه، اما به هر حال، تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد؛ چرا که دکترین بخشی از ایدئولوژی است یا به تعبیری در رأس هرم ایدئولوژی قرار دارد. (۴۸)

بدین ترتیب، دکترین هم در رأس سلسله‌مراتب مفاهیم سیاست و استراتژی و هم در رأس هرم ایدئولوژی قرار دارد و این جایگاه، چنان جایگاه رفیعی است که طبعاً هر تحولی در دکترین، تحول در مفاهیم دیگر را نیز در پی خواهد داشت. این جایگاه مهم با جایگاهی که امنیت نسبت به سیاست و استراتژی دارد قابل مقایسه است، اما از این قیاس نمی‌توان به مشابَهت یا مترادف بودن آنها حکم داد؛ زیرا حتی دکترین نیز مانند سیاست و استراتژی هدفی جز امنیت ندارد. در واقع، تفاوتی که دکترین با امنیت دارد این است که امنیت هدف است، اما دکترین نوعی هدف‌گذاری است و ابزاری برای تحقق آن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، دکترین نیز مانند سیاست و استراتژی معطوف به امنیت است و ابزاری برای تأمین آن محسوب می‌شود، ولی تمایزهایی نیز میان آنها وجود دارد که با بررسی مفهومی هر یک بهتر می‌توان آنها را توضیح داد.

۱. دکترین امنیت ملی

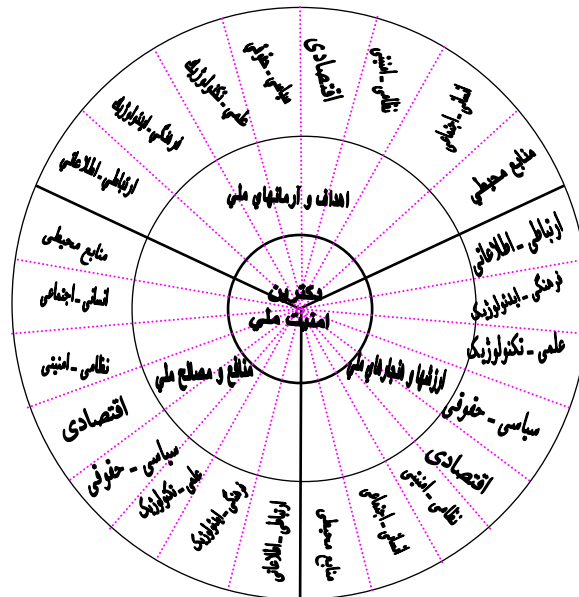
واژه دکترین کاربردهای مختلفی دارد. دکترین نظامی، دکترین توسعه، دکترین امنیتی و مانند آنها، موارد مختلفی از کاربرد این واژه است که هر یک اقتضائات خاص خود را دارند. در عین حال، دکترین امنیت ملی، گستره‌ای فراتر از همه موارد دیگر دارد و عناصر و مؤلفه‌های آن را به دیگر موارد نیز می‌توان تعمیم داد.

در واقع، دکترین امنیت ملی بیانگر اصول راهنمایی است که بر اساس «بنیان‌های حیاتی ملی» شکل گرفته و چارچوب تدوین سیاست و استراتژی امنیت ملی را مشخص می‌کند. البته بنیان‌های حیاتی ملی، اصطلاحی مبهم و گسترده است که برای تعریف و تبیین دقیق‌تر بایستی اجزای مفهومی آن را مشخص کرد. بنیان‌های حیاتی ملی، همانگونه که از معنای ظاهری آن

برمی‌آید، بیانگر عوامل و عناصری است که بقای هر واحد سیاسی ملی بدان‌ها وابسته است. با این اوصاف، شاید آنچه اغلب اندیشمندان تحت عنوان «منافع ملی» از آن یاد می‌کنند، ناظر بر همین عناصر باشد که کشورها در روابط خود با یکدیگر درصدد حفظ و تأمین و تضمین آنها هستند. در عین حال، به نظر می‌رسد مفهوم منافع ملی به تنهایی بیانگر همه عوامل و عناصری که ثبات و بقای هر کشور بر آن بنا شده است، نباشد. علاوه بر منافع ملی، مفاهیمی نظیر اهداف و آرمان‌های ملی و ارزش‌ها و هنجارهای ملی را نیز باید در ذیل مفهوم بنیان‌های حیاتی ملی قرار داد. به عبارت دیگر، بنیان‌های حیاتی ملی ناظر بر ابعاد عینی و ذهنی است که بعد عینی آن را عمدتاً در حفظ تمامیت ارضی، استقلال، رفاه و پیشرفت اقتصادی و بعد ذهنی آن را در حفظ ایستارهای هنجاری و ارزشی و نیز آرمان‌ها و اهداف ملی می‌توان جستجو کرد.

بدین ترتیب، تدوین دکترین امنیت ملی در قالب مثلی از اهداف و آرمان‌های ملی، ارزش‌ها و هنجارهای ملی و منافع و مصالح ملی امکان‌پذیر است که البته میان این سه عنصر نیز می‌توان نوعی رابطه سلسله‌مراتبی را ترسیم کرد؛ زیرا از یک‌سو ارزش‌ها و هنجارهای ملی و از سوی دیگر منافع و مصالح ملی هستند که اهداف و آرمان‌های ملی را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، در رأس این سلسله‌مراتب، اهداف و آرمان‌های ملی قرار دارند، اما به هر حال دکترین امنیت ملی حاصل جمع و برآیند هر سه عنصر است که در کنار یکدیگر، ترسیم‌کننده وضعیت مطلوب برای هر کشور هستند.

دکترین امنیت ملی، مقوله‌ای کلان است که از مجموع دکترین‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی تشکیل می‌شود. به عبارت دیگر، هرچند دکترین امنیت ملی سه عنصر اساسی دارد، اما ابعاد این دکترین بر اساس ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید می‌تواند مختلف باشد. به عنوان مثال، چنانچه برای امنیت (آسیب‌پذیری و تهدید) هشت بعد (۱ منابع - محیطی، ۲ انسانی - اجتماعی، ۳ نظامی - دفاعی، ۴ اقتصادی، ۵ علمی - تکنولوژیک، ۶ سیاسی - حقوقی، ۷ فرهنگی - ایدئولوژیک و ۸ ارتباطی - اطلاعاتی، در نظر بگیریم (۴۹)، دکترین امنیت ملی مورد نظر ما مشتمل بر هشت دکترین، مطابق با ابعاد هشت‌گانه مذکور خواهد بود که هر یک از این ابعاد نیز به شکل زیر از اهداف و آرمان‌های ملی، ارزش‌ها و هنجارهای ملی و منافع و مصالح ملی خاص خود تبعیت می‌کنند.



۲. سیاست امنیت ملی

پس از اینکه عناصر سه‌گانه دکترین امنیت ملی، بر اساس ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید (امنیت)، مورد شناسایی قرار گرفت، لازم است برای هر یک از حوزه‌های مذکور سیاست کلان^۱ تدوین شود و به عنوان الگوی مدیریتی در دستور کار مسئولین و مجریان کشور قرار گیرد. البته در این مرحله، باید توجه داشت که منظور از سیاست، خط‌مشی^۲ اجرایی نیست؛ زیرا خط‌مشی در ذیل استراتژی قرار می‌گیرد و بیانگر راهکارهای اجرایی استراتژی می‌باشد. (۵۰)

سیاست امنیت ملی، در واقع عناصر سه‌گانه شکل‌دهنده دکترین را در هر یک از ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید با امکانات موجود همان حوزه در کنار هم قرار داده و بر این اساس، دستیابی به اهداف و آرمان‌های ملی را قاعده‌مند و عملیاتی‌تر می‌کند. در عین حال، برای اینکه این اهداف و آرمان‌ها به صورت واقعی عملیاتی شوند و تحقق یابند، لازم است گام بعدی که تدوین استراتژی امنیت ملی است نیز برداشته شود.

1 . Politics

2 . Policy

در واقع، دکترین، سیاست و استراتژی امنیت ملی، در عین تفاوت با یکدیگر، در ادامه هم قرار می‌گیرند. برای اینکه تفاوت میان این موارد و نیز چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر مشخص شود، لازم است توجه داشته باشیم که دکترین ترسیم‌کننده اهداف و آرمان‌ها بر اساس ارزش‌ها و هنجارها از یک‌سو و منافع و مصالح ملی از سوی دیگر است. سیاست بیانگر امکانات و توانایی‌های ملی برای تأمین اهداف و آرمان‌هاست و استراتژی نیز طرحی عملیاتی است که نشان می‌دهد اولاً چگونه می‌توان میان امکانات و توانایی‌ها از یک‌سو و محدودیت‌ها (آسیب‌ها و تهدیدها) از سوی دیگر موازنه برقرار کرد؛ ثانیاً چگونه می‌توان از امکانات و توانایی‌ها برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها بهره گرفت و بالاخره اینکه، چگونه می‌توان با انطباق امکانات و اهداف، به کاهش آسیب‌ها و تهدیدها و افزایش ظرفیت نظام سیاسی دست یافت.

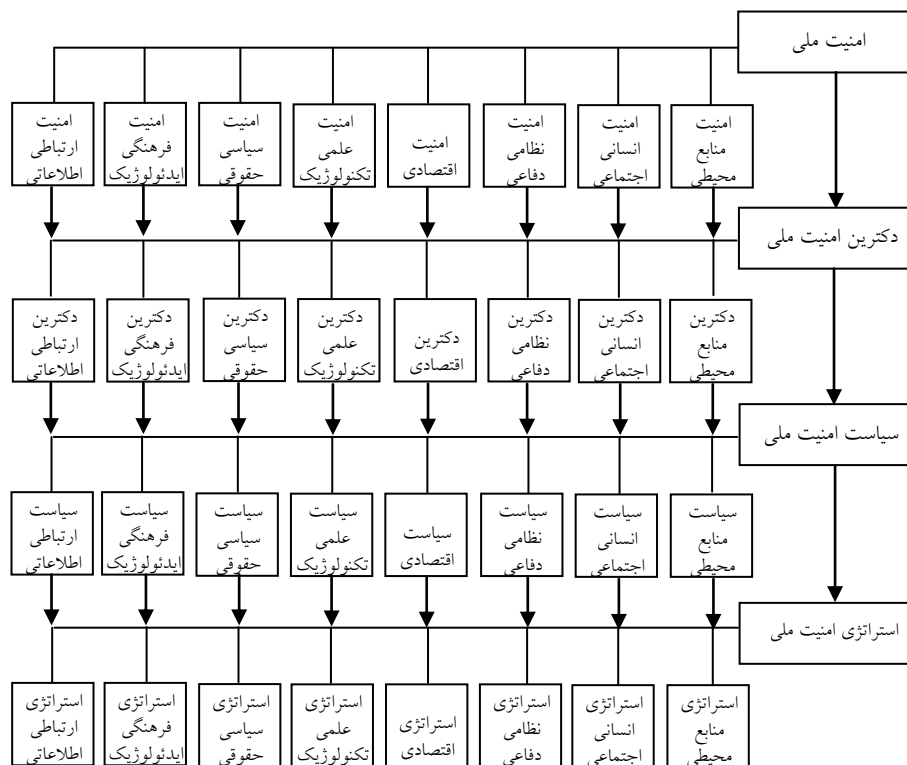
به عبارت دیگر، دکترین از جنس «کجایی»، سیاست از جنس «چیستی» و استراتژی از جنس «چگونگی» است و همچنانکه میان اهداف، امکانات و محدودیت‌ها نمی‌توان تفکیک ایجاد کرد، میان دکترین، سیاست و استراتژی نیز نمی‌توان قایل به جدایی بود.

به خاطر اینکه سیاست‌های ملی مؤثر و کارآمد باشند، لازم است این سیاست‌ها با عنایت به عناصر شکل‌دهنده دکترین امنیت ملی و بر اساس همان ابعاد هشت‌گانه تدوین شوند. به عبارت دیگر، در تدوین سیاست‌های کلان باید به این نکته توجه داشت که میان اهداف ترسیم‌شده در دکترین و امکانات موجود کشور ارتباط ایجاد شود. در عین حال، همچنانکه گفته شد، برای اینکه این ارتباط کامل شود، لازم است به محدودیت‌های محیط بیرونی نیز توجه شود که این مقوله در ذیل بحث استراتژی می‌گنجد.

۳. استراتژی امنیت ملی

مرحله تدوین استراتژی را می‌توان پیچیده‌ترین و در عین حال، مهم‌ترین مرحله تدوین سند امنیتی هر کشور دانست؛ زیرا در این مرحله، هم اهداف و امکانات کشور در کنار محدودیت‌ها با یکدیگر تلفیق می‌شوند و از بطن آنها استراتژی شکل می‌گیرد و هم این مرحله، آغازی برای مراحل اجرایی بعدی است.

در واقع، هرچند استراتژی امنیت ملی طرحی عملیاتی است که اغلب ناظر بر تهدیدات محیط بیرونی است، اما این فرایند بدون ایجاد ارتباط میان اهداف و امکانات شکل نمی‌گیرد. بدین ترتیب، استراتژی هم مکمل دکترین و سیاست است و اصول ترسیم شده در آنها را عملیاتی می‌کند و هم بخش مهمی از فرایند تدوین سند امنیتی است. بنابراین، همچنانکه در دکترین و سیاست امنیت ملی بایستی به تهدیدات محیط بیرونی در کنار آسیب‌های داخلی توجه شود، در این مرحله نیز لازم است از یک سو به آسیب‌ها و تهدیدها در کنار یکدیگر پرداخته شود و از سوی دیگر، در مطابقت با دکترین و سیاست، به تمامی ابعاد امنیت (ابعاد هشت‌گانه) توجه شود و در مقابل آسیب‌ها و تهدیدات مذکور و مابه‌ازای دکترین و سیاست مربوط به هر حوزه، استراتژی آن حوزه نیز به شکل زیر تدوین گردد.



همچنانکه مشاهده می‌شود، استراتژی امنیت ملی حاصل جمع استراتژی بخش‌های مختلف است. در استراتژی امنیت ملی، در واقع، تمامی عناصر قدرت ملی برای تأمین بنیان‌های حیاتی ملی (دکترین) و سیاست‌های کلان ملی به کار گرفته می‌شوند و هدف نهایی آن، ارتقای جایگاه امنیتی کشور است. بنابراین، هم استراتژی و هم دکترین و سیاست، هدف و غایتی جز امنیت ندارند و منطبق با ابعاد امنیت هستند.

نتیجه‌گیری

هدف این نوشتار، سنجش نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی بود. بر اساس بررسی‌های نظری و مفهومی صورت‌گرفته در خلال مطالب مطرح‌شده، اکنون با وضوح و دقت بیشتری می‌توان نسبت میان مقولات مذکور را مشخص کرد. همچنانکه در بخش اول مقاله عنوان گردید، برای تبیین درست نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی، در گام اول لازم است به درکی مستقل از مفهوم امنیت دست یابیم؛ زیرا بدون دستیابی به این درک مستقل و با ادامه ابهام مفهومی امنیت، همچنان گرفتار دیدگاه‌هایی می‌شویم که نسبت درستی در رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی ترسیم نمی‌کنند.

از میان سه دیدگاه نظری مطرح‌شده، که هر یک تقدم را به یکی از سه مفهوم استراتژی، سیاست و دکترین می‌دهند، دیدگاه نظری سوم، هم به استقلال مفهومی امنیت نزدیک‌تر است و هم درک صحیح‌تری از رابطه این مفاهیم ارائه می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، رابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان دکترین، سیاست و استراتژی برقرار است که می‌توان آن را در مفهوم عام (سطح ملی) یا مفاهیم خاص (سطح بخشی) هر سه مقوله یافت. همچنین، رابطه مذکور را بر اساس نسبت‌سنجی مفهومی میان دکترین، سیاست و استراتژی نیز می‌توان دنبال کرد. بر این اساس، دکترین به دلیل اینکه ماهیت هدف‌گذاری دارد و از جنس «کجایی» است، در رأس قرار می‌گیرد. پس از آن سیاست است که بیانگر هدایت امکانات موجود در راستای هدف می‌باشد و از جنس «چیستی» است و در نهایت، استراتژی قرار دارد که «چگونگی» به کارگیری امکانات موجود برای تحقق اهداف را مورد توجه قرار می‌دهد. طبعاً، این نوع روابط را نمی‌توان در ادبیات موجود مطالعات امنیتی جستجو کرد؛ زیرا بخش عمده‌ای از این ادبیات، تحت تأثیر دیدگاه‌هایی

است که یا اعتقادی به تمایز میان دکترین، سیاست و استراتژی ندارند، یا اگر هم چنین اعتقادی دارند، آن را در قالب دیدگاه‌های مبتنی بر تقدم استراتژی و سیاست دنبال می‌کنند. در واقع، نتایج و یافته‌های این مقاله بیش از آنکه چارچوبی برای ادبیات موجود مطالعات امنیتی باشد، طرحی برای اصلاح آن در آینده است.

یادداشت‌ها

۱. بوزان، باری، *مردم، دولتها و هراس*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
2. Wolfers, Arnold, *Discord and Collaboration: Essays on International Politics*, Baltimore: John Hopkins University Press, 1962, p. 147.
۳. *مردم، دولتها و هراس*، پیشین، ص ۲۹.
۴. ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، پیش از این نیز در مقالات زیر مورد توجه نگارنده بوده است:
- خلیلی، رضا، «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی - گفتمانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۴، صص ۷۱۴ - ۷۳۹.
- خلیلی، رضا، «تبارشناسی مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۴۹۰ - ۴۶۵.
۵. *مردم، دولتها و هراس*، پیشین، ص ۱۲.
6. Buchan, Alastair, *War in Modern Society*, London: Collins, 1967, p. 24.
۷. هافندورن، هلگا، «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد رشته‌ای در زمینه امنیت بین‌المللی»، در: *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، ترجمه و تدوین علیرضا طیب، تهران، نشرنی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱.
۸. تریف، تری و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۱۲.
9. Baldwin, David, "The Concept of Security", *Review of International Studies*, Vol. 23, No.1, January 1997, pp. 5 - 26.
10. Mouritzen, Hans, *Finlandization: Towards a General Theory of Adaptive Politics*, Aldershot: Avebury, 1988.
11. Macdonald, Hugh, "The Place of Strategy and the Idea of Security", *Millennium*, Vol. 10, No.3, 1987.
12. Jervis, Robert, *Perception and Misperception in International Politics*, Princeton: Princeton University Press, 1976.
۱۳. *مردم، دولتها و هراس*، پیشین، صص ۱۸ - ۱۷.

۱۴. همان، ص ۱۵.

15. Buzan, Barry and et.al, *Security: A New Framework For Analysis*, Boulder: Lynne Rienner, 1998.
16. See: Waever, Ole, *Concepts of Security*, Copenhagen ph.D Dissertation, University of Copenhagen, Institute for Political Science. Waewer, Ole, *Security: A Coceptual History For International Relations*, New Orlean: ISA Conference, 2002.
17. Kolodziej, Edward A., "What is a Security and Security Stuedies", *Arms Control*, Vol. 13, No. 1, 1992, pp. 1 – 31.
18. Freedman, Lawrence, "The Professional and Political Context of Security Studies", *Arms Control*, Vol. 14, No.2, 1993, pp. 198 – 205.
19. Walt, Stephen M., "The Renaissance of Security Studies", *International Studies Quarterly*, 1991, Vol. 35, No.1.
۲۰. ویور، الی، «امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن»، ترجمه مراد علی صدوقی، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال اول، شماره سوم و چهارم، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸.
21. Jervis, Robert, "Models and Cases in the Study of international Conflict", in: Rothstein, Robert L.(ed), *The Evolution of Theory in Interntional Relations*, Columbia: University of Carolina Press, 1991, 78 – 81.
22. Mann, Michael, "Authoritarian and Liberal Militarism: A Contribution From Comparative and Historical Sociology", in: Steve Smith and et.al (eds), *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996, p. 221.
۲۳. هانتینگتون، ساموئل، *استراتژی نظامی آمریکا*، ترجمه جمشید سرمستانی، تهران، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۲، ص ۲۵.
۲۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی – گفتمانی»، پیشین، ص ۷۵۰.
25. Clausewitz, Carl Von, *On War*, M. Howard and P.paret (ed and Trans), Princeton: Princeton University Press, 1976, p. 149 – 26.
26. Ibid, p. 191.
۲۷. عبدالله خانی، علی، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۳ – ۳۲.
28. Benner, Erica, "Is There a Core National Doctrain?", *National and Nationalism*, Vol. 7, No.2, 2001, pp 155 – 174.
۲۹. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک:
- ویرتز، جیمز، «دریچه‌ای جدید بر مسائل امنیتی و استراتژی»، در: جان بلیس و دیگران، *استراتژی در جهان معاصر*، ترجمه کابک خبیری، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۹۲.
- Jones, Richard Wyn, *Security, Strategy & Critical Theory*, London: Lynne Reinner Publisher, 1999, pp. 132 – 135.

۳۰. برودی، برنارد، «استراتژی»، *گزیده مقالات سیاسی - امنیتی*، جلد اول، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۷.
۳۱. کوهن، الیوت و ریچارد وین جونز، «رویکرد استراتژیک»، در: *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳.
۳۲. گارنت، جان، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، در: جان بیلیس و دیگران، *استراتژی معاصر: نظریات و خط‌مشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرفخرایی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۵.
۳۳. همان، ص ۶.
۳۴. ر.ک: «امنیت، سیاست و استراتژی: تقارن تحول تاریخی - گفتمانی»، پیشین، صص ۷۵۴ - ۷۵۱.
۳۵. مورگنتا، هانس جی، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۷۹.
36. Liddel Hart, B.H., *Strategy: The Indirect Approach*, London: Faber, 1967, p. 334.
۳۷. ر.ک: لطفیان، سعیده، *استراتژی و روش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک*، چاپ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، صص ۱۲۴ - ۱۲۳.
۳۸. دانشگاه امام حسین، *اصول و مبانی استراتژی*، تهران، دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۶، ص ۱۹.
۳۹. هرچند قدرت مفهومی اساسی در سیاست است، اما تقلیل سیاست به قدرت موضوعی است که مورد پذیرش همگان نیست. تعریف سیاست به حکومت یا هرگونه رهبری در عمل، نمونه‌هایی از تعاریفی است که در آثار زیر می‌توان آنها را یافت:
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۳۱ - ۲۶.
- تانسی، استیون، *مقدمات سیاست*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۴۲ - ۳۸.
- Heywood, Andrew, *Politics*, New York: Palgrave, 2002, pp. 12 - 15.
۴۰. امروزه دیگر رابطه میان ابزار نظامی و اهداف نظامی محدود به استراتژی نظامی است؛ هرچند همین رابطه را در سطح استراتژی نظامی نیز بسیاری تقلیل‌گرایانه می‌دانند. برای مطالعه بیشتر در مورد رابطه استراتژی نظامی و استراتژی ملی و تفاوت‌هایشان ر.ک:
- کالینز، جان ام. *استراتژی بزرگ؛ اصول و رویه‌ها*، ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۴۷ - ۴۶.
- ثقفی عامری، ناصر، «استراتژی در فرایند تحول»، در: سیدعلی قادری، *مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، صص ۲۳۴ - ۲۱۵.
- Gray, Colin S., *Modern Strategy*, Oxford: Oxford University Press, 1999, pp. 38 - 45.
۴۱. *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، پیشین، ص ۳۳.
42. Skolovsky, V.D. (ed), *Military Strategy: Soviet Doctrain and Concepts*, London: Pall Mall Press, 1983, pp. 5 - 12.

43. See: Kraus, Keith and Michael Williams (eds), *Critical Security Studies*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1997.
44. Cox, Robert w., "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 10. No.2, 1987, p. 130.
45. See: Jones, Richard Wyn, "Theory and Praxis in Critical Security Studies", *Contemporary Security Policy*, Vol. 16, No. 3, 1995, pp. 299 – 319.
۴۶. ر.ک: لاریجانی، محمدجواد، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، صص ۵۷ - ۵۵.
۴۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:
- گرامشی، آنتونیو، *دولت و جامعه مدنی*، ترجمه عباس میلانی، تهران، جاجرمی، ۱۳۷۷، صص ۷۰ - ۵۳.
- وینسنت، اندرو، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸، صص ۱۹ - ۱۲.
۴۸. بشلر، ژان، *ایدئولوژی چیست؟*، ترجمه علی اسدی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۸.
۴۹. ر.ک: خلیلی، رضا، «عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی»، *فصلنامه راهبردی*، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، صص ۴۶۲ - ۴۳۳.
۵۰. برای مطالعه بیشتر در خصوص تفاوت سیاست و خط‌مشی ر.ک: جهانگل، رامین، *کلازویس و نظریه جنگ*، تهران، هرمس، ۱۳۷۸، صص ۲۴ - ۲۳.